

قضای کل ولایات را به او تفویض فرمود ، بیت:
بالمید ازین نشاط تن تخت بر زمین

بگذشت ازین نوید سرتاج از آسمان

و به وسیله وزیر عطار د نظر هر روز جاه و رفعت و عظمت و ابهت آن جناب
زیاده می شد و ساعت به ساعت قرب و منزلتش در حضرت شاهنشاهی می افزود و به حدی
رسید که شاهزادگان کامکار و امراء رفیع مقدار و وزراء کفایت شعار و اشراف و
اعیان اقطار و امصار حلقه اطاعتش بر گوش کشیده غاشیه فرمان برداریش بردوش
گرفتند و نیز دستور اعظم صبیئه^۱ محترمه خود که بلقیس سر اداق عصمت و طهارت
و سرو بوستان وزارت و حشمت بود به عقد ازدواج آن جناب در آورد و از این جهت
پایه قدر و منزلت آن سید عالیشان از ایوان کیوان در گذشت .

نجات یافتن سلاله آل طه و یس سیدر کن الدین از محبس

چاه و بر مسند قضا و جاه تمکن یافتن

مورخین [۲۸ب] صادق الاخبار در صحایف آثار چنین نگاشته بیان نموده اند
که چون سید عالی تبار یک چندی در چاه «قلعه خور میز» با سلاسل و اغلال بسر برد
و زمانه بسی روزنامه چاه سیاه و سفید لیل و نهار طی نمود و زبان او بدتکرار این مضمون
گویا بود، بیت:

ای دل صبور باش بر آفات روزگار

نیکو شود به صبر سرانجام کار تو

ناگاه نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده سلطان ابو سعید خان فرمانفرمای
ایران چنانچه در صدر این صحیفه مرقوم گردید از احوال سیدر کن الدین و ظلم
و تعدی حاکم یزد نسبت به آن جناب اطلاع یافت. ایلچی از پایه سریر خلافت-
مصیر به جانب خطه یزد ارسال داشته حکم قضا جریان به استخلاص سید عالیشان
عز صدور یافت . چون ایلچی بدان ولایت رسید اتابک یوسف شاه والی قوت خلاف
و سرکشی در حیطة اقتدار خود ندیده لاعلاج انگشت قبول بردیده بی دانشی نهاده

- جمعی را به جهت بر آوردن یوسف ثانی از چاه به جانب «قلعه خور میز» فرستاد .
فرمانبران چون به چاه در آمدند دیدند که ماری تیره صفت جوشن پوش و تیز -
خشم کینه کوش ، الفی که به وقت سکون به شکل دایره متشکل گردد ، خدنگ
رفتاری که [۲۹ الف] گاه گاه چون کمان کجک^۱ سر به سر آرد ، نظم:
- ۵ گهی شده چوسپر گرد و گه چوتیر دراز
گهی نموده ز تن حلقهها کمند آسا
نه ابر لیک دو برق اندرو شده پنهان
نه بحر لیک بر آن موج بیکران پیدا
در نزد فرزند حیدر کرّار حلقه کرده سر بردامن آن جناب نهاده چون چشم
حیّه بر آن جمع افتاد روانه گردید و از نظر بینندگان ناپیدا گشت . آنگاه سید
۱۰ رکن الدین را از چاه بر آورده متوجه یزد شدند ، نظم :
- خورد بسی پیچ و تاب دلو ملمع رسن
تا به در آمد ز چاه یوسف گل پیرهن
کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاک
۱۵ راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن
داد به زال سپهر طرفه ترنجی ز مهر
طرفه که شد هم ترنج بر کف اوتیغ زن
سادات عالی درجات و اکابر خجسته صفات به استقبال شتافته گوهر شاهوار
سخن از درج لب بگشاده نثار نمودند ، مثنوی:
- ۲۰ شکر کز دور چرخ و گردش ماه
یوسف ما نمود جلوه ز چاه
یمن اقبال شاه یاور شد
ساغر کام پر ز گوهر شد

گردش چرخ کارساز آمد

آب رفته به جوی باز آمد

و یکی در مقام مدح گستری در آمده گفت خلاصه دوحه چمن رسالت را از حسد دشمنان و مکر حسودان چه باک ، بحمدالله که سخنان دروغگویان و حيله بی خردان در جنب پاكدامنی و فضایل . آن جناب چون سها باتاب آفتاب تاب نیاورد و به عیب بدگویان غباری بردامن طهارت او نشست ، بیت:

گر بدی گفت ترا دشمن دون باکی نیست

مس نه آنست که او مرتبه [۲۹ ب] زر شکند

طعن خفّاش کجا رونق خورشید برد

سنگ بد اصل کجا قیمت گوهر شکند

القصة سید رکن الدین در ساعت سعد که ، مصراع :

[به ساعتی که] تفاخر کند بدان ایام

در مدرسه رکنیه مجلسی عالی آراسته حسب فرمان پادشاه زمان برمسند

قضا نشست و ایلچی سلطان ابوسعیدخان دشمنان و معاندان و حاسدان که این گرد

فتنه انگیزه آن امر شنیع را به سید نسبت داده بودند جدا جدا طلبیده دراستشکاف

خفیات و استخراج غوامض آن حيله مبالغه به حد افراط رسانید و به آن وعده که اگر

بیان واقع باز نمایند صحایف جرایم ایشان به آب عفوشسته گردد و در این باب تأکیدات

فراوان نمود آخر بعضی از ایشان اعتراف نمودند و دیگران نیز به ضرورت اقرار

کرده صورت واقعه برآستی در میان آوردند. بنابر آن آفتاب عصمت جناب سیادت.

۲۰ قباب از زیر ابر شبهت بیرون آمد و غبار شك از پیش دیده یقین مرتفع شد ،

مصراع :

امتحان کردیم و حال هر کسی معلوم شد .

آن سید به موقع اهتمام شکر گزاری^۱ و منت داری گفت المنه لله که به میامن

توجهات پادشاه عالم پناه ، بیت:

راه تاریک گشته روشن شد

کار دشوار مانده آسان گشت

[۳۰ الف] و چون بر من روشن و مبرهن است که هر عفو که از کمال استیلا

- ۵ و قدرت واقع گردد همه هنر است با وجود قدرت بر خصمان از سر جریمه ایشان در گذشتم، چه قدرت یافتن بر دشمن نعمتی است بی کران و شکر گزاری آن نعمت جز به عفو و اغماض نتواند بود ، شعر:

بر گنه کار چون شدی قادر

عفو را شکر نعمت خود ساز

- ۱۰ و همگی را به خلعت و درم و دینار نواخت و به ملاطفت قلوب انام را صید کرد و به دانه احسان و اکرام مرغ جان خاص و عام به دام مودت آورد و در همان چند روز آرزوی حج که عبارتست از استیناس «ان اول بیت وضع للناس فمن دخله کان» از زاویه دلش ظهور نموده صدای داعی «واذن فی الناس» را لبیک اجابت زنان عزیزمت احرام زیارت کعبه مصمم گردانید ، نظم:

- ۱۵ امید طواف حرم کوی تو افکنند

در وادی غم طایفه بی سر و پا را

لبیک زنان بر عرفات سر کوبت

صد قافله جان منتظر آواز در را

- بعد از آنکه از جانب پادشاه دستوری یافت طبل رحیل کوفته در اندک فرصتی قطع مسافت نموده به مکه معظمه رسید و لوازم وار کان حج به جای آورده توجه به ۲۰ آستان بوسی روضه مقدسه [۳۰ ب] حضرت سلطان تختگاه رسالت و خاقان بارگاه عزت و جلالت، بیت:

آن شهسوار گرم عنان بلند سیر

کز نه‌ادیم چرخ دوالر کاب ساخت

صلی الله علی محمد المختار و آله الاطهار نموده به سعادت تقبیل عتبه علیه نبویه
مستسعد گشت ، شهر:

۵ ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحب دلی

بردن به خاک این آرزو مشکلمتر ازهر مشکلی

بعد از فراغ از آداب مراسم زیارت عنان عزیمت به جانب وطن مألوف انعطاف

نمود و چون به حوالی بلده جنت صفات یزد رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف
رسم استقبال به جای آورده بعد از هدیه دعا گفتند ، شهر:

۱۰ امروز بخت نیک بشارت رسان ماست

اقبال را به پرده امید صد نواست

روزیست اینکه دل به هزاران دعاش جست

عید یست اینکه جان به هزار آبروش خواست

چون سیدر کن‌الدین محمد چند روزی از رنج راه آسوده گشت معمار همت

۱۵ بلند نهمتش به ساختن عمارات خیر و اجراء قنوات اقتضا نمود و نخست امر کرد تا

در «فراشاه» قناتی جاری نموده چند آب از سهام قنوات دیگر به عنوان ملکیت

خریداری کرده به یکدیگر ممزوج ساختند و از میان شهر و محلات [۳۱ الف] در

مسجد جامع آورده از آنجا به «مدرسه رکنیه» و «میدان وقت [و] ساعت» گذرانیده از

«درب کوشکنو» بیرون برد و به خانه محمد یعقوب معلم خود جاری ساخت و آنرا

۲۰ «آب وقفاباد» نام نهاد. و بعد از آن «حمام سوچه» و «خان ندافان» بساخت ، و بر

بیرون «درب کوشکنو» مدرسه و خانقاه و مصنعه و بازاری مشتمل بر دکانین بسیار

ساخت . و در اندرون «دروازه کوشکنو» دو حمام یکی به رسم رجال و دیگر به جهت نسا

و خانقاه و بازاری بنا نهاده به اتمام رسانید. و در «سر ریگ» دو کاروانسرا یکی مشهور

به «خان نو» و دیگری موسوم به «خان جهانوک» و بازاری مشتمل بر دکانین ساخت و

«آب اهرستان» در میان بازار جاری فرمود .

مسود اوراق از سند معتبر ملاحظه نموده و الحال در نزد خود دارد که در سنه ستین و تسعمائه هجریه نبویه مصطفویه میرزا شاه حسین که از اولاد اناث سید شمس الدین بود کاروانسرای که الحال موسومست به «کاروانسرای آقا شمس» بمبلغ یک هزار و دوست تنگه دوازده دیناری فلوس عراقی با جاره نود ساله به مقرب حضرت آقا شمس الدین محمدبرادرزاده وزیر عدالت شعارمهر جمال به اجاره داده بود [۳۱ ب] و آقا شمس الدین محمد آن را تعمیر نموده به اسم خود موسوم ساخته و الحال به «خان آقا شمس» اشتهار دارد و به عنوان ملکیت در تصرف جمعی است .

و همچنین سید رکن الدین در حوالی مزار منور شیخ الاسلام سعید قطب

- ۱۰ الاولیاء المحققین سلطان تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة باغی بقرب پنجاه قفیز مشجر ساخت و بر در باغ ساباطی رفیع ارتفاع بنا فرمود و موسوم گردانید به «ساباط نقشین» .

در تواریخ مبسوطه به نظر رسیده که خانقاه ابرند آباد و خانقاه مجومرد و خانقاه

اشکذر و خانقاه عقدا و خانقاه هفتادر و خانقاه چفته و خانقاه نیستانه از جمله عمارات

- ۱۵ آن سید ستوده خصال است و بر هر یک از خوانق املاک و رقبات بسیار وقف نموده و اطعام به جهت فقرا و مساکین مرتب داشته الحال به جز نامی از آنها نمانده . و نیز مسجد جامع کبیر و مسجد مصلی عتیق از جمله عمارات آن جناب است .

بر ضمایر ارباب توفیق پوشیده نخواهد بود که آن حضرت آن مقدار بقاع نفاع

و عمارات فلک ارتفاع که معمار همت عالی نهمتش در اطراف جهان از مدارس و خوانق

- ۲۰ و مساجد و دارالشفاء و اربطه و غیرها ساخته و پرداخته [۳۲ الف] که هرگز هیچ پادشاهی دوشوکت صاحب حشمت به عمارت عشر آن موفق نگشته ، بهت :

ساخت عمارات بسی در جهان

پسی نبرد وهم به تعداد آن

تنگ شد از وسعت آنها زمین

رفعتشان غیرت چرخ برین

و بنا بر آنکه حکیم علی الاطلاق از دارالشفای «ویشف صدور قوم مؤمنین» کلیات شفاء مرضی بستر حرمان را به حذاقت طبیب لبیب مرحمت آن جناب تفویض فرموده و اسباب حصول اغراض معلولان مختلف المزاج را به انفس عیسوی اقتباس عاطفتش حواله نموده بود، در جنب «مدرسه رکنیه» «دارالشفایی» در کمال تکلف و تزیین ساخته و پرداخته نسیم عنبر بیزش مانند دم مسیحا روح پرور و خاک مشک آمیزش چون هوای اردیبهشت روح گستر و اطبای مسیحادم خضر قدم از صبح تا شام در آن خجسته مقام به معالجه مرضی و تداوی امراض غربا و فقرا قیام و اقدام می نموده اند. الحال آن عمارت حکم سایر عمارات دارد و از مفارقت آن طایفه خاک نا کامی بر سر می کند.

و چون آن سید عالی نسب از ساختن عمارات فارغ گردید به حسب تقدیر مفتح الابواب تزلزل در بنیان قصر حیاتش افتاد و اطبا از معالجه [۳۲ ب] عاجز آمده مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود و آن واقعه عظمی در شهر سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائیه اتفاق افتاد. نعلش مغفرت اندازه اش را در «مدرسه رکنیه» بخاک سپردند.

بقیه احوال اختر نوربخش برج سیادت و دین داری و گوهر درج سعادت و بزرگواری امیر شمس الدین محمد و انتقال آن حضرت از دارملال به سرای آن جهانی

سابقاً رقمزده کلك وقایع نگار گردیده که آن جناب حسب فرمان پادشاه سعید سلطان ابوسعید بر مسند صدارت قرار یافت و آوازه ابهت و عظمتش در ربع مسکون شایع گردید و دلهای خاص و عام به محبتش مایل شد. در سنه سبع و عشرين و سبعمائیه امر فرمود تادر دارالعباده یزد در «محلّه چهار منار» طرح مدرسه و دارالسیاده و بازار و حمام و کاروانسرا انداخته تمامی به طلا و لاجورد و کاشی تزیین نمودند و

ساباطی در نهایت ارتفاع بردر مدرسه ساخته موقوفات را در کتابه به کاشی ثبت گردانیدند و چهار منار که پیک دوربین و هم بهمراهی دیده خیال بقبضه آن نتواند رسید در چهار رکن [۳۲ الف] بر افراخته بکاشی سبزترین نمودند و «آب اهرستان» در میان بازار و ساباط و «آب نرسوباد» در «دارالسیاده» جاری گردانیده باغات مشجر در جنب مدرسه احیان نمودند و وظیفه به جهت طلبه علوم و مرسوم به جهت فقرا و ابناء السبیل مرتب داشتند و همچنین آن حضرت مقرر فرمود تا و کلا و معتمدان او از خاص مال سرکار در یزد و اصفهان و قم و کاشان و ساوه و همدان وری و قزوین و سلطانیه و تبریز و شیراز و ابرقوه و کازرون مدارس و مساجد و بقاع و اربطه و کاروانسرا و حمام ساخته و به جهت هریک قری و مزارع و املاک و رقبات علیحده مقرر و غلامان خریده به جهت خدمت بازداشت.

۱۰ و بعد از آن امر نمود تا در موضع جو گند و قریه نیستانه و عقدا و مجومرد و چاهوک سر راه مهریجر در رباطها ساخته موقوفات به جهت هریک مقرر نمود .
چون از این اشغال فراغت یافت بتهیئه زاد سفر آخرت پرداخت و در شهر سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه طبل رحیل کوفته از دار غرور و منزل پرتعب به سرای سرور و قصور راحت انتقال فرمود [۳۳ ب] ، شعر:

۱۵ درینا که خورشید روز جوانی

چو صبح دویم بود کم زندگانی

بعد از این واقعه حرم محترمه آن حضرت که صبیئه صلیبه وزیر عدالت شعار خواجه رشید بود صندوق و محجر مرقد سید شمس الدین را از چوب صندل و آبنوس ترتیب داده و محرابی از مرمر تراشیده بانعش آن جناب از تبریز به یزد فرستاد تا در گنبد «مدرسه چهار منار» گذاشتند .

۲۰ در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که هر در مانده دلریشی که در روز شنبه بر سر مرقد آن حضرت به تلاوت چهل مرتبه سوره اخلاص قیام نماید به مطالب دارین کامیاب مراد می گردد.

از آن سید عظیم الشان همین يك صبيه بود که در عقد ازدواج سید معین الدین اشرف بن سید شرف الدین حسین عریضی بود .

امیر معین الدین اشرف

آن جناب از اعظم سادات عریضی بود و با این نسب عالی به زیور فضایل آراسته و به شرف مصاهرت سید شمس الدین محمد ممتاز گردیده بود . در ساختن عمارات بسی مشعوف و به رفاه حال مسلمین بسیار راغب بود . در «محلۀ کوچۀ حسینیان» منزلی به تکلف ترتیب داده [۳۴ الف] در آنجا میبود و «مسجد جامع سرریگ» و «مسجد جامع سر آب نو» مشهور به «محلۀ شیخ دادا» از آثار اوست و املاک و رقباتی که بر آنها وسایل بقاع وقف نموده بسیار و بیشمار است . اکنون بجز نامی باقی نمانده و چون آن جناب موافقت قدما نموده سفر عقبی اختیار نموده حسب الوصیة در گنبد «مدرسه کوچۀ حسینیان» که از آثار والد بزرگوارش بود مدفون گشت .

امیر معین الدین اشرف را از صبیۀ سید شمس الدین محمد سه خلف نیک اختر در وجود آمده بود : یکی امیر رکن الدین شاه حسن و دیگری امیر شرف الدین حسین و ثالث امیر کمال الدین شاه علی .

امیر رکن الدین شاه حسن وزیر اعظم پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع مظفری بود و چنانچه در ضمن احوال پادشاه مرحوم سمت گزارش یافته به درجه بلند شهادت رسید .

سید ابو الفتح المشتهر به سید فتح

آن جناب مردی بود مصلح و پرهیزگار و موفق و دین دار . بر وظایف عبادات مدامی می پرداخت و مراسم طاعات شبانه روزی بر وجه اخلاص به جای می آورد و صفای صفوتش اثر کدورت علایق را زایل می ساخت و پاکیزگی فطرتش پرده ظلام عوایق را از پیش [۳۴ ب] نظر ارباب بصیرت بر می داشت . لاجرم بعد از رحلت او متوطنین آن ملک به پای صدق آثار و بادل اخلاص شعار به زیارت مرقد منورش رفته به مطالب می رسند و هر تمنائی که از روح پرفتوحش نمایند به کام دل فایض می گردند ، شهر :

هر که بدین جاره و رویافته

فیض دل از درگه او یافته

حضرت ولایت پناه کرامت دستگامه سلطان شیوخ ایام مظهر سر

ملك علام، نقطه دایره کشف حقایق، قطب قاطبة الاقطاب، مولس الاولیاء

والاحباب شیخ تقی الدین دادا محمدا نورالله مرقدہ

مرشد صافی درون کز پرتو ارشاد او

خانقاه وبقعه وملك وملك معمور شد

فیض انوارش منور کرد عالم را تمام

ظلمت وشرک و نفاق از طبع دوران دور شد

- ۱۰ رتبه قدر و منزلت آن شهباز اوج حقیقت و عرفان از آن والاتر است که طایر اندیشه به هوای ادراکش طیران تواند نمود و ساحت معرفت و ایقان آن سلطان قلمرو تجرید و شحنة مدینه ایمان از آن وسیع تر است که جواد قلم در عرصه بیانش جولان تواند کرد. خوارق عادات آن جرعه نوش [۳۵ الف] مصطبه تحقیق مشاهده دور و نزدیک گردیده و صیت کرامات و کمالاتش به مسامع فریب و بعید رسیده، مرقد

- ۱۵ فیض بخشش مطاف خلایق و محل انجام مرادات ارباب حوایج، شعر :

به کوی مشک فروشان کسی که کرد گزند

اگر چه خواجه عطار بسته باشد در

نسیم نافه خوشبوی از ورای حجاب

به هر دمش برساند ز عطر خویش اثر

- ۲۰ مولد شریف آن حضرت از فروزان اصفهان است و در زمره مریدان سالک مسالك ایقان شیخ محمد اندایان که از ارباب کشف و شهود بود انخراط داشتند و شغل شریفش «بارپازی» بود. و آنچه از آن مه را کتساب می کرد به فقرا و درویشان بذل و عطا می فرمود و خود به نخاله شعر قناعت می فرمود، نظم :

نشان اولیاء حق همین است

به نزد هر که او اهل یقین است

همواره به صیام دهر و قیام لیل تهذیب اخلاق و تنزیه صفات نمودی تا آئینه دل را به صیقل معرفت جلا داده دانه اخلاص در زمین دل می کاشت ، تا آنکه کشتزار اعمالش از چشمه سار فیض هدایت دهقان مزرعه رسالت سیراب گشته از حاصل خرمن اعتقاد به تناول لقمه معرفت [۳۵ ب] مرتزق گردید . تصریح این مضمیر و تفصیل این مجمل آن که، شعر :

شاه اقلیم هدی اعظم تقی دین حق

نامور دادا محمد مقتدای انس و جان

روزی خرمنی پاك نموده صاحب خرمن غله را به انبار برد . مقارن آن علوی ای پیدا شد . چون از خرمن اثری و از صاحبش خبری ندید و نشنید آتش در خرمن طاقتش افتاد و خاطر محزونش چون گیسوی عنبر افشانش پریشان گردیده گرد ملال بر صفحه رخسارش نشست . آن جناب چون در ناصیه خلف دودمان رسالت آثار ملال مشاهده کرد فرمود که ای مخدومزاده عالمیان و ای فرزند اشرف بنی نوع انسان سبب حزن و اندوه چیست . سید فرمود که مرا هر ساله بر صاحب مزارع و وظیفه مقرر بود که در سر خرمن ادا فرمودی تا من آن را صرف معیشت عیال و اطفال نموده از مخافت جوع ایمن و از آفت تقاضای ایشان فارغ و مطمئن خاطر می بودم . امسال به جز دانه یأس و حرمان در خرمن امید حاصلی نمی یابم و از خجالت اطفال روی رفتن به منزل ندارم ، بالضروره تخم اراده غربت در مزرعه اندیشه می کارم . حضرت شیخ که خوشه چین خرمن توفیق بود فرمود که [۳۶ الف] غبار غم از ساحت ضمیر پاك نمای که صاحب خرمن وظیفه معهود را به ودیعت به من سپرده که به وثاق تو رسانم و غله که به اجرت گرفته بود به دوش اخلاص کشیده به منزل سیدزاده رسانید و در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را به یمن مقدم همایون مشرف گردانیده به شبستان مغرب خرامید به محل قرار گاه خود مراجعت نمود و بعد از اداء فرایض و سنن جنود خواب بر روزنه

حواس آن شب زنده دار استیلا یافته سر بر بستر آسایش نهاد در چپهای از عالم مثال بر روی دیده دل آگاهش گشوده گشت و در شهرستان منام به خدمت اقدس حضرت سید انام علیه الصلوٰة والسلام مشرف گشت . آن حضرت به جانبش التفات فرموده گفتند که ای تقی الدین محمد چون تو فرزند ما را از خرمن احسان خویش خوشدل ساختی مانیز از حاصل مزرعه ولایت ترا بهره ور گردانیدیم . علی الصباح که دهقان قدرت گل صد برگ آفتاب رادر چمن افق بصد آب و رنگ می نمود و سنبل غالیه بار شب تار از بنفشه زار سپهر پرده خفا در روی کشید ، مصراع :

چو لاله چهره مهر از سپهر تابان شد

شیخ ولایت دستگاه [۳۶ب] از صومعه مبارک قدم بیرون گذاشته به خدمت شیخ

اندایان^۱ شتافت . پیر در بشره مرید نور ولایت مشاهده نموده گفت، **مثنوی:**

کای شده پاک از همه آلودگی

دردی دل رفته به پالودگی

داده جلا آینه خویش را

ساخته مرهم جگر ریش را

۱۰ شهد وجود تو مصفا شده

بلکه ز هر صافتر اصفا شده

و از حقیقت حال استکشاف فرمود . شیخ کیفیت احوال و سرگذشت رؤیا عرض نمود .

پیر حقیقت بین فرمود ، **مثنوی :**

ظلمت زنگ از دل آئینه رفت

۲۰ از ته دل محنت دیرینه رفت

تیرگی شب به سحرگه رسید

صبح مراد تو ز مطلع دمید

ماه برون آمد از ابر سیاه

گشت شب تیره از آن جایگاه^۲

پرده مانع ز نظر چاك شد
 چشم جهانبین ز سبل پاك شد
 رنگ خسوف از رخ مه دور گشت
 سر بسر از پرتو خور نور گشت
 خواب که دیدست که غفلت برد
 صحت تن آرد و علت برد
 باد صبا برد حجاب از میان
 بر همه شد شاهد معنی عیان

۱۰ ای تقی الدین محمد دادی دادند مبارکت باد، بگیر این دستار الجهرا [۳۷ الف]
 که شعار تو و اولاد و مریدانت اینست و آن جناب را به ارشاد اهل یزد مأمور ساخته گفت،
 مثنوی:

پای تجرّد به سر خویش نه
 خویش رها کن قدمی پیش نه
 سکه زن این نقد که آورده‌ای
 ورنه زر آورده و مس برده‌ای

۱۵ شیخ تقی الدین دادا محمد که حدیث فراق از پیر عالی مقدار شنید به زبان حال
 مضمون این مقال ادا فرمود، مثنوی:

روز جدایی که نبیند کسی
 تیره تر است از شب هجران بسی
 کس نکند محنت هجر اختیار
 مرگ جدائیست میان دو یار
 جان جهانی وبه از جان بسی
 قطع ز جان چون کند آسان کسی
 عاشق دل سوخته در هجر یار
 آورد انجم همه شب در شمار

کرده به راه طلبت جان فدا

می شود اکنون به ضرورت جدا

دوری من از تو ضروری بود

ورنه کسرا طاقت دوری بود

- و چون از فرموده مرشد تجاوز نمی توانست کرد بنا بر اشاره متوجه یزدشود
- در قریه اردکان که مجمع علماء دانشور و موطن فضلاء فطانت اثر است رحل اقامت گسترده همت به ارشاد خلائق مصر و فدا داشت و هم در آن زودی [۳۷ ب] طرح خانقاهی وسیع انداخته سفره احسان بر روی خاص و عام گسترانید. اهالی آنجا بسی خوارق عادات از آن جناب مشاهده نموده حلقه ارادتش به گوش جان کشیده غاشیه متابعتش بردوش روان افکندند. رفته رفته صیت مقامات علیه اش به مسامع قریب و بعید رسیده
- ۱۰ خلائق از اطراف و اکناف باستلام عتبه علیه رفیع هاش شتافتند و از مواهب ذات قدسی سماتش فواید دنیوی و عواید اخروی می اندوختند. چون سده سنیه آن عارف معارف یقینی مهبط رجال طوایف و معارف گردید بمقتضای جبلت بشریت که در هر عصری از اعصار که یکی از مقربان بارگاه کبری یا تشریف شریف هدایت پوشیده مردم را به متابعت شریعت کامله که نسخه جامعه طب و روحانی خاتم اطبا نفوس ناطقه
- ۱۵ انسانیت دلالت می نماید و منحرف مزاجان نفوس ناقصه بشری را به جلاب مناصحت که موجب صحت کامل نفس انسانی است امر می فرماید، طایفه ای که مرض جهل در مزاجشان مزمن گشته از معالجه آن حکیم کامل الصناعه سر بازده در مقام عناد و افساد در می آیند و از عدم بصیرت آن طبیب حاذق را [۳۸ الف] به جهالت منسوب می سازند. مصداق این مقال آنکه چون در آن اوان آن سجاده نشین محراب زهدت و
- ۲۰ عبادت و تاجدار ایوان ولایت کشف و کرامت از فارسان میدان ولایت قصب السبق ربود و گوشه تاج تارکش بر تارک ذروه سپهر برین سود، مثنوی :

آن به ولایت شده سلطان پناه

ساخته از ترک دو عالم کلاه

رخش زمیـدان ازل تاخـته

گوی به چوگان ابد باخته

طنطنه کراماتش در اطراف روم و دیار مغرب سایرو دبدبه مقاماتش بر ساکنان اطراف مصر و شام و حجاز و یمن ظاهر گردیده غربای عراق چون ظرفای خراسان سر بر خط محبتش نهادند و صادقان ترکستان چون عاشقان هندوستان دست خلوص در دامن ارادتش زدند. جمعی از ناپاکی دل مغشوش که در کوره ریاضت تابی نیافته بود سکه کم عیاری بر نقد شیخ می زدند و از حال جناب ولایت مآب بیخبر اعتراض ناموجه می کردند ، شعر:

ای مدعی که میگذری بر کنار آب

مارا که غرقه ایم چه دانی چه حالتست

و در خدمت قاضی شهاب الدین مسعود [۳۸ ب] که در آنوقت بروساده قضای خطه یزد تمکن داشت مذمت و منقصدت شیخ نمودند. قاضی بافساد مفسدان فاسد المزاج علیل النظر آن برگزیده خالق خیر و شر را احضار فرمود. چون مجلس دارالقضا از پرتو نور حضور آن شمع هدایت لکن مانند محافل فردوس-
 ۱۰ مماثل خواطر قدسی مظاهر روشن ضمیران خوانق تقرید و تجرید نوربخش جرم قمر و اضاعت گر جمال خورشید گردید قاضی در خلوتسرای خاص بود، او را از ورود مقدم آن مبارک قدم آگاه ساختند. درینوقت شیطان نفس آره فرصت دخول در خلوت ضمیرش یافته آغاز وسوسه و تشکیک نمود که هر جاهلی که عارف به آداب طهارت خود نباشد چگونه متصدی تکمیل خلائق تواند شد. سخن مدعی در
 ۲۰ مزاج قاضی مؤثر افتاده بعد از زمانی به مجلس آمد. چون نظرش بر بشره آن مظهر جمال افتاد آثار جلال در وی اثر کرده اساس طاقتش متزلزل گردید و بتقبیل انامل آن قدوه افضل مبادرت نمود. حضرت شیخ متبسم گشته فرمود کی روا باشد که قاضی مسلمانان دست جاهلی را بوسه نماید. از استماع این سخن لرزه بر اندام [۳۹ الف] قاضی افتاده بی اختیار خود را در پای آن مقتدای ارباب طریقت و

رشاد انداخت. سر کرده اصحاب کشف و شهود بدست مبارک سر آن سراپا ندامت را از خاک خجالت برداشته به صحبت مشغول شدند. در اثنای محاورات قاضی بنا بر بقیه اشتباهی که در خاطرش مابقی بود گفتگوی علمی بهمیان آورده آن عالم ربانی به جوابهای شافی رفع شبهه او فرمود. قاضی دست ارادت به دامان متابعتش زده به تعمیم دستارالجه که کسوت آن جناب بود سر تفاخر و تمایز به اوج مهر و ذرؤه ماه رسانید و شوق منصب دارالریاضه طریقت به ترک فضاء دارالعباده اش تحریر نمود در سلك مریدان راسخ الاذعان شرف انسلاک یافت ، نظم:

هر آنکه یافت نصیب از عنایت ازلی

زمان زمان رسدش جذب بهای لم یزلی

۱۰ اگر چه مبدأ این ره ریاضت است ولی

به یک کرشمه ز الطاف او شوند ولی

بعد از آن شیخ عالی شان بحکم کارفرمایان دیوان ازل به ارشاد سکنه یزدمأمور گشته در «محلله سر آب نو» اقامت فرمود. از طراوت فیض قدوم میمنت لزومش آبروی آن مکان افزود. و در این مقام که الحال مزار سعادت انوار آن بزرگوار است بستانی بود آنرا خریده به قاضی وصیت فرمود که زمان رحلت من [۳۹ ب] نزدیکست، چون ۱۵ ازین دارفانی بسر منزل باقی ارتحال نمایم مرا درین مکان دفن نمای و حسب الاشاره غیبی شیخ ولایت قباب به موضع بندر آباد توجه فرموده به ارشاد متوطنین آنجا و سایر حوالی و نواحی اشتغال میفرمود.

در اول فصل بهار موافق شوال سنهٔ سبعه مائه که سبزه چون دل غمزدگان از جای برخاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست حضرت ولایت- ۲۰ منقبت را شوق ملاقات قدسیان و مجالست روحانیان بر خاطر مقدس غالب گشته روح پرفتوحش از تنگنای بقعهٔ قالب عنصری به خوانق دلگشای دارالارشاد عالم قدس توجه نمود ، شعر:

عارفانی که اهل ایقانند

عاشقان را بهمرده کی خوانند

جان عاشق زوال کی بیند

غیر نور وصال کی بیند

• اخلاف ستوده اوصاف جسد مطهر آن بر گزیده اله را در گنبد خلف خانقاه بندر آباد دفن نمودند . قاضی شهاب الدین مسعود بعد از سه روز به اتفاق سادات و اکابر و اهالی در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان و زاری به جانب بندر آباد رفت [. الف] و به حکم وصیت جسد مطهر آن مقرب در گاه صمدیت را به شهر آورده در مکان مسعود که امروز محل آسایش آن حضرت است مدفون ساخت .

۱۰ ذکر عمارت نمودن مزار منور سلطان دارالعبادة ولایت وبقعه و

مدرسه و غیر ذلك به سعی و همت ارباب توفیق و سعادت

مورخین بلاغت قرین چنین بیان نموده اند که در سنه ۱۰۰۰ و سبعمائه قاضی شهاب الدین مسعود به استصواب معمار توفیق صفة عالی که با قبه جوزالاف مساوات و دم از محاذات می زد بر سر مدفن آن فردوس وطن بنا نمود و در شهر ثمان و اربعین و سبعمائه ترازل بینای قصر بنیان حیات قاضی افتاده به جانب قصور جنان خرامیده رحل بقا گسترد و در قفای مرقد شیخ فردوس مکان مدفون گردید ، شهر :

هر کرا دل متعلق به مقام اصلیت

یک زمانش نبود صبر و قرار و تسکین

و در سنه ۱۰۰۰ و ثمانین و سبعمائه مهد علیا خانزاده خاتون که از بنات مکرمات

۲۰ سلطان مبارزالدین محمد مظفر است به مساعدت همت و مظاهر نیت در جنب مزار

کثیر الانوار مدرسه وسیع مشتمل بر چهار صفة و حجرات طرح افکنده محاذی

مرقد آن فردوس لحد گنبد و صفة مرتفع که با محدب فلك مساوی و موازی بود

احداث نمود و مخدرات خانواده^۱ مظفری خانزاده خاتون و سلطان پادشاه صبیئه

- شاه شجاع [ع ب] و ابنای ایشان سلطان ابراهیم و سلطان بایزید درین صفة به حجله خانه خاک متواری گردیده اند و همچنین مهندسان دارالملاک توفیق طرح عمارتی رفیع و شکل مدرسه وسیع که به مرور اعوام و دهور از حادثه تزلزل و انهدام مصون بوده باشد مشتمل بر صفة عالی و حجرات تحتانی و فوقانی و حیاض واسعة و حجره واقعه در صحن سراچه و درگاه متصل به شرقی مزار بر تخته اندیشه سلاله المشایخ والای عالی امیر شیخ دادایی که از نبایر عظام و اولاد فخام شیخ عالی مقام است کشیده در سنه^۱ بچابک دستی معمار جهد و نازک کاری بنای سعیش صورت فعلیت پذیرفته اشکال موهومه به صورت خشت و گل تصویر و تکوین یافت و دری از صفة سپهر درجه بر مزار مفتوح ساخت و آب خوشگوار اهرستان که در مذاق سیاحان ربع مسکون هم مشرب فرات و دجله بغداد است در حیاض کوثر مثال جاری ساخت ۱۰ تا در جنت اعلی از چشمه و نهر سلسبیل انتفاع تواند یافت و باز باغبان حسن نیتش با مهندسی اندیشه طرح مشارکت افکند تا درین طرفه بنا مدخلی داشته باشد. ازین رو در سراسر خیابان درگاه نهال سرو [۴۱ الف] و کاج غرس نمود و در اندک زمانی سایه و گردیده باعث تظلیل طوبی و اشجار جنت اعلی گردید و در سایه درختان سایه گستر و صفة و گنبد و اصل مزار منور بسی از مشایخ نامور و اکابر دانشور سر در نقاب تراب کشیده در جوار آن حضرت آسوده اند، **مثنوی** :

بوی مسیحا دمد از خاکشان

نور فرورد ز دل پاکشان

فسحت آن زینت با زیب و فرّ

۲۰ وسعت آن عرصه جنت اثر

هست زمین شرف آن خاک در

نور ده دیده اهل نظر

کوچه آن تربت عنبر سرشت

سنبل مشکین ریاض بهشت

هست زیارتگه اعیان بسی

لیک نپان از نظر هر کسی

جمله در آن امکانه آسوده‌اند

روی به خاک در او سوده‌اند

منتظر رحمت پروردگار

خاطر شاد و دل امیدوار

هر که در آنجا شده مدفون تنش

مرتبه خاص شود حاصلش

دیده معنی بگشا و ببین

هر طرفش روضه خلد برین

بوی دل سوخته در این مقام

می‌شنود هر که ندارد ز کام

و حالت تسوید اوراق که روز شنبه سلخ شهر شعبان المعظم سنه اربع و ثمانین

و الف هجریه [۱۰۴۱ ب] بود و راقم حروف در دارالخلد حیدرآباد بهشت بنیاد رحل

۱۵ اقامت گسترده کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض حال حضرت ولایت منقبت

به جولان در آورده بودا کابرواهالی و خردا و بزرگ سکنه یزد در مزار فایض الانوار

شیخ عالی مقدار به ادای زیارت و عرض حال اشتغال می نمودند و این ضعیف از شرف

زیارت و ملازمت روضه فردوس منزله آن قدوة اهل ایقان محروم و در بادیه غربت

گرفتار بود، این چند بیت که از نتایج طبع حضرت مولوی معنوی مولانا عبدالرحمن

۲۰ جامی است به گوش هوش زواریان عتبه علیه می‌رساند، مثنوی:

ای قدم از سر به رهش ساخته

پا ز سر از دغدغه نشناخته

بو، سر و بی پا شده بشتافتی

ره به حریم حرمش یافتی

من به جفای فلک و چرخ پیر

مانده به صحرای جدایی اسیر

هر که جدا ماند ز کوی حبیب

در همه جاهست اسیر و غریب

غمزده و بی سرو سامان بود

وز الم هجر پریشان بود

در غم این گلبن رضوان اثر

لاله صفت داغ غم بر جگر

ای گل مشکین به نوای عجیب

ترك وصال تو کند عندلیب

شوق تو اش سوخت به داغ جگر [۴۲ الف]

تا دگرش هجر چه آرد به سر

روز جدایی که خرابم ز تو

کافر م از روی بتابم ز تو

گر ز توام دور کند بخت بد

مهر توام باز کشد سوی خود

بیان بعضی از کرامات و خوارق عادات شیخ ولایت مآب

اگر چه خوارق عادات و ظهور کرامات آن بزرگوار زیاده از آنست که

قلم حقایق رقم از عهده تحریر آن بیرون تواند آمد لیکن این صحیفه را به ذکر

مجموعی از آن تیمناً و تبرکاً مذیل میسازد تا بینادلان ازمنه و آیندگان دهور

مستقبله که شرف حضور نیافته اند فی الجمله معرفتی به حال ولایت و کرامت آن

قدسی مرتبت حاصل کرده در تحصیل گوهر مرادات و تفتیح ابواب فیوضات به قدم

صدق مجاورت مزار کثیر الفتوحات اختیار نمایند و ملازمت بقعه سپهر قبه را واجب

و لازم شمرند . و هر گاه گوهر مقصود در کف تمناشان قرار گیرد و باب فتوح بر

روی دیده مطلوبشان مفتوح گردد مسود اوراق را به دعای خیر یاد نمایند تا از برکت روح آن قدسی مرتبت این غریق دجله معصیت به ساحل مغفرت آرام گیرد .

در تذکره محرم اسرار ملك ديان شيخ زين الدين محمود مشتهر به علمی بنیمان منقولست که سیار قلمرو ازل وابد [۴۲ ب] شیخ تقی الدین دادا محمد نوبتی به حدود ابرقوه تشریف داد. از استماع این بشارت اکابر و اصغر آن ولایت استبشار نموده به استقبال آن سرمایه سعادت و اقبال استعجال نمودند. اگرچه نقد جان و سرمایه حیات^۱ جاویدان را از غایت اخلاص نثار مقدم گرامی شیخ حقیقت اختصاص می نمودند ، لیکن می خواستند که هر يك به قدرمکنت و توان تحفه به رسم ارمغان در نظر انوار آن مهر معرفت سپهر برده بگذرانند. از جمله حاجی فخرالدین ابن حسین بن ابوالقاسم مروسی^۲ که صوفی صاف اعتقاد و در گنجوری نقود محبت و ولای ارباب قلوب محل وثوق و اعتماد بود شوق ملازمت غالب گشته مانند دیگران خواست که هدیه با خود داشته باشد. به منکوحه خود گفت که آنچه در خانه موجود است بیاور که شاید در نظر سلطان قلمرو فقر درجه قبول یابد . آن صالحه گفت سوای سه قرص نان زرت و قدری دنبه چیزی دیگر نیست و این محقر قابل مجلس آن حضرت نیست . درویش اخلاص احتشام به مبالغه تمام اقراص و دنبه را گرفته به خدمت آن جناب شتافت . بر آن صاحب کرامت به نور ولایت صورت حال منکشف گشته بعد از تصافح اشرف و اعیان و شرف دریافتن پای بوس شیخ عالیشان در دامن دشت [۴۳ الف] طیلسان مبارک افکنده نزول فرمود . خوانسالاران ارباب ثروت سفره گسترده اطعمه لذیذه در طبق اخلاص نهادند . درویش اخلاص اندیش از حقارت هدیه خویش در گوشه خزیده عرق انفعال می ریخت . حضرت ولایت قباب رغبت به آن ماکولات نفرمودند. اصحاب التماس نمودند که قدری تناول فرموده خاطر ارباب اخلاص را شاد نمایند. شیخ فرمود که این مطعومات همه مرغوبست ،

۱ - اصل : حیوة ۲ - [مروستی =] منسوب به ده مروست از آبادیهای میان یزد به شیراز است . اما مؤلف جامع مفیدی نام این ده را از جمله در صفحه بعد سطر پنجم «مروس» می آورد.

- لیکن ملایم مذاق درویشان نان زرت حاجی فخر الدین است که از روی اخلاص آورده و از خجالت به مجلس نمی آورد. درویش شرمگین و حزین از روی فرح و کمال استبشار اقراص را بنظر انور گذرانیده شیخ و اصحاب تناول نمودند. بعد از آن معارف و صنایع استدعاء توجه آن ملاذ به شهر نمودند، به عزّ اجابت مقرون نگشته در قریه مروس سعادت نزول ارزانی داشتند. چون ساحت آن موضع دلگشا از فیض
- ۵ قدوم میمنت انجام آن حضرت مماثل وادی ایمن و با طور سینا توأم گشت از پرتو نور هدایت آن فروزنده چراغ انجمن طریقت و ارشاد محافل خواطر تاریک درونان ناقص معرفت روشنی یافته به دیده عیان مشاهده جمال تازه رویان شواهد کرامات می نمودند و به چشم باطن [۴۳ ب] در چهره عرایس حجله حقایق می نگریستند و
- ۱۰ ساکنان آن ولایت به قدم ارادت همه روزه در خدمت شریفش حاضر می شدند. یکی از قضاة به اراده استفاضه انوار مشکوة ولایت عزیمت زیارت آن سر حلقه سالکان مسالك طریقت نمود. در اثنای طریق ابلیس نفس امّاره آغاز وسوسه نمود که مردی که مردمك دیده اش از مشاهده سواد خط و خال بری بوده باشد چگونه به اداء فرایض و سنن مواظبت می نماید. چون به شرف بساط بوسی جناب ارشاد پناه فایض شد صورت اندیشه اش در مرآت خاطر حقایق نما که محل تجلیات صور غیبی است انعکاس یافته فرمودند که قاضی می خواهم که دو گانه بگزارم^۱ و تو احتیاط صحت و بطلان آن نمایی. چون حضرت شیخ در ظاهر مشغول وضو و در باطن متوجه شستن صفحه دل تاریک دلان گردید به تغسیل هر عضوی که می پرداخت عرق انفعال مانند رود آب از همان عضو آن غریق بحر ندامت روان می گشت. بعد از تغسیل جسد و تطهیر قلب به گفتن اذان و اقامت پرداخته بر قاضی کمال برهان و حجت اقامت نمود. از
- ۲۰ صدای تکبیرة الاحرام آن مؤحد پاك اعتقاد غلغله تکبیر قدسیان به گوش هوش آن محروم نشاء سروش رسیده ارکان ثبات و قرارش متزلزل شده عمامه از سر بینداخت [۴۴ الف] و بیخود گشته در گوشه ای بیفتاد.

چون آن جناب از نماز فارغ گردیده قاضی را بدان حال دید دستار خاصه که شرف قرب
 مفارق فلک سایش یافته بود بفرق افتخار قاضی نهاد و آن تبرک تا در شهر سنه ۱
 در بلدة ابرقوه در مزار متبرک شیخ ربانی شیخ عبد الله محفوظ و مضبوط بود .
 و نیز در همان نسخه شریفه مسطور است که چون مدت سکون آن قدسی نفس
 در قریه مروس متمادی شد از ازدحام خلایق خاطر مقدس مایل به انزوا گشته به حاجی
 فخرالدین فرمودند که خانه تعیین نمای تا یک اربعین در آنجا منزوی گردیم ، و
 در حجره را به خشت و گل مسدود ساز تا راه دخول و خروج انسداد یابد . قاضی
 عرض نمود که درین صورت چگونه اکل و شرب میسر می گردد . فرمودند که هر
 روز هشت عدد مغز بادام . و حسب اشاره حاجی فخرالدین سیصد و بیست عدد مغز
 بادام حاضر ساخت . و آن مربع نشین خلوتخانه عرفان داخل خلوتخانه شده راه
 دخول و خروج مسدود ساختند . قطب محیط تجرید مرکزوار قدم در دایره تفرید
 نهاد و به صیقل سلوک نقوش علایق و عوایق از صفحه خاطر زدوده به تصفیه باطن
 و تزکیه نفس و تجلیه قلب و تخلیه ضمیر پرداخت . بعد از انقضاء مدت
 وعده مواصلت قاضی با همتاد نفر از اصحاب و متابعان به عزم تقبیل آستان هدایت
 بنیان به در معبد آن مسافر اقلیم تجرد شتافته در خلوت سرارا [۴۴ ب] مفتوح
 ساختند و دری از گلشن ریاض فیض بر روی دیده آگاه دلان گشودند . دیدند که
 هفتاد و یک عدد مغز بادام مانده ، به عدد جمعی که در خدمت قاضی حاضر شده بودند
 در میانه قسمت نمودند و این کرامت نیز باعث مزید رسوخ عقیدت همگان گشت .
 و هم در رساله شیخ زین الدین [بن] علی بنیمان علیه الرحمه منقول است که
 حضرت کرامت دستگاه شیخ دادامحمد در فیروزان اصفهان بود . اتفاقاً رئیس آن
 موضع متوفی شده از وی دوپسر مانده بود و به جهت اسباب و اموال و املاک و منصب
 پدر فیما بین ایشان به نزاع و جدال انجامید . اصحاب صلاح خیال بستند که آن
 دو جاهل را به خدمت آن پیر کامل باید برد ، شاید به صیقل نصیحت سریع الاثر آن

- جناب غبار کدورت از صفحات مرآت قلوبشان زدوده گردد . قبل از اظهار قوم حضرت شیخ بزرگوار به فراست بدانست و فرمود امروز ایشان را در مجلس ما راه نیست. روز دیگر که اصحاب سعادت فرجام به دولت ملازمت مفتخر شدند حضرت شیخ فرمود که پسران رئیس را طلب کنید. چون به دولت پای بوس سرافراز گشتند جناب ارشاد پناه فرمود که برادران با هم صلح نموده خصومت و نزاع نکنید، یکی ۵
- پیشوای موضع باشید و یکی متابعت نمائید تا بواسطه تفرقه شما این جمع پریشان نباشند [۴۵ الف] و از ترکه پدر به کم و بیش بایکدیگر مضایقه نکنید که صلاح دارین و فلاح منزلین شما درینست و نجاح اصحاب و رعایت رعیت باین معنی قرین. برادر بزرگ گفت پدر مرا کدخدا کرده و مال بسیار به من انعام فرموده به همان قانعم و دیگر احتیاج نیست، آنچه مانده برادر کوچک متصرف شود و هم او ۱۰
- به امر ریاست قیام نماید . چنانکه در ایام حیات والد من هر روز به سلام پدر می رفتم تصور می کنم که ربه حیاتش انقطاع نیافته به همان قاعده و دستور به خانه پدری رفته برادر عزیز خود را هم ملازمت می کنم ، چه حطام دنیوی را بقایی مقدر نیست و از سلام بزرگ بر کوچک خطایی مقرر نمی. من که به سن ازو بزرگترم اگر غیر از این کنم لایق برادری و مروت نباشد .
- ۱۵
- برادر کوچک گفت برادر بزرگی می کند و کمال خود می نماید، فاما تا پدر زنده بود بنده در امر ریاست دخیل نبودم . برادر بزرگ به منزله پدر است به مهم ریاست قیام نماید و چنانچه من به خدمت پدر اقدام می نمودم به ملازمت او تقصیر نخواهم کرد و موجب مفاخرت و مباهات می دانم. اصحاب و رعایا را از آن دفع جدل و رفع مضرت نفع مسرت حاصل آمد. خادم از حضرت سلطان سؤال کرد که چه حکمت ۲۰
- بود امتناع اول روز [۴۵ ب] و امروز طلب داشتن و دردل هیچ یک ازین دو اثر کدورت نمانده و صفائی بدین مرتبه حاصل شده. فرمود روز اول در خاطر مخطور کرد که